

نقدی حقوقی
بر
فیلم قرمز ساخته فریدون جیرانی

به کوشش:
مهندس مهندس غفور
کارشناس ارشد حقوق خصوصی
Mr.mghafouri@gmail.com

چکیده:

قرمز، فیلم درخشانی است به نویسندگی و کارگردانی فریدون جیرانی که در سال ۱۳۷۷ ساخته و به نمایش درآمد. این فیلم در زمان خود تأثیرات عمیق و شگرفی بر جای گذاشت. اگرچه در سال يك هزار و سیصد و نود و سه هستیم و به شکلی اتفاقی، این فیلم دوباره در تعطیلات عید از شبکه نمایش پخش شد، اما نتایج مرموز، بی مبنا و فضااحت باری که در فیلم وجود داشت بسیار جالب، بنظر می آمد که از منظر حقوقدانان شایسته بررسی است. هستی، بیوه زنی است که از همسر درگذشته خود دختری به نام طلا دارد، و با جوان پولداری به نام ناصر ملك ازدواج کرده است. همسر جدید او دچار بیماری سوءظن (اختلالات پارانوئیدی) است و مدام او را كتك می زند. هستی پس از مراجعه به عمویش، به درخواست قاضی دادگاه و به منظور ایجاد آرامش در محیط خانه، تصمیم می گیرد از شغل مورد علاقه اش (پرستاری) دست بکشد. اما باز هم مشکلات آنها حل نمی شود. ناصر حتی تحمل نمی کند که هستی را در حال صحبت با تلفن، یا در خیابان در حال خرید ببیند و به ضرب و شتم او می پردازد. هستی که دیگر طاقت تحمل ندارد، از دادگاه درخواست طلاق می کند و قاضی به رغم اظهار عشق ناصر از او می خواهد به پزشکی قانونی برود تا وضعیت روانی اش مورد بررسی قرار گیرد. هستی بار دیگر سر کار خود بر می گردد، اما در می یابد ناصر، طلا دختر هستی را برداشته و به خانه پدری خود برده است و اکنون از او می خواهد برای صرف شام به آنجا برود. هستی به همراه يك زوج خبرنگار - که در رفت و آمدهایش به دادگاه با آنها آشنا شده بود - به محل خانه پدری همسرش می رود. غافل از اینکه ناصر و خواهرش در کمین او نشسته اند. سپس هستی تا مرز مقتول واقع شدن پیش می رود. شانس باعث به این می شود که هستی از دام مرگ بگریزد. سپس ناصر، خواهر خویش را می کشد و فرار می کند. هستی دوباره به دادگاه می رود ولی این بار که دادگاه و قاضی دادگاه با طلاق غیابی او موافقت می کند، او پشت به قانون و دادگاه و حمایت های دولتی در دادگاه می کند و طلاق را نمی پذیرد و سعی دارد که مسئله خویش را خود حل کند و النهایه اگر از لحاظ حقوقی به قتل رساندن ناصر را بتوسط هستی دفاع مشروع بنامیم، فیلم با رشادت يك زن به پایان می رسد که نه قانون و نه حقوق و نه دولت نتوانسته اند او را بفهمند و مشکل او را حل کنند. این وجه ژورنالیستی و غیر مفهومی اثر است اما از لحاظ عقیدتی، فیلم تأثیرات قابل ملاحظه و پوچی را در پی داشت که در ادامه به تبیین آن خواهیم پرداخت.

بحث های تفصیلی حقوقی

حقوق ، دانشی است که در نظام های بزرگ حقوقی به صورت مختلفه برگزار می شود . فی المثل اگر در مدرن ترین کشورهای دنیا مرد این حق را ندارد که زن را از شغل مورد علاقه اش منع کند ، این سوال در ذهن زنانی که در کشورهای سنتی زندگی می کنند ، پیش می آید که چرا فی المثل ریاست خانواده بر عهده پدر و شوهر است و چرا حق طلاق از آن مرد است و یا چرا مرد می تواند زن را از حرفه مورد علاقه اش منع کند و قس علی هذا ؛ جالب این است که در فیلم قرمز سعی شده است که این ریاست و پدر سالاری نوعی بیماری روانی عمومی قلمداد بشود و حال آنکه درست عکس این قضیه صادق است . یعنی چنانچه مردی قدرت مدیریت و اقتدار زندگی را در دست نداشته باشد و یا نتواند تکیه گاه محکمی برای همسر خویش باشد گزینه ی عقده روانی ادیپ نسبت به مادر ، احتمال اختلالات هورمونی و عدم حساسیت ها به آندروژن ها و وحشتناک تر اینکه بیماری روانی ترانس سکسوالیسم باید مدنظر باشد . بنابراین جهیز ساختمان و کالبد جسمی مردانه و زنانه نوعی تفوق مردانه را بر جنس زنانه نه از حیث برتری بلکه از حیث تفاوت جسمی و جنسی و روحی نشان می دهد که فی الواقع هیچ زنی حاضر نیست با مردی که از این حیث جسمی ، جنسی و روحی خنثی است و یا دستکم با او برابر است ، زیست کند . یعنی امکان اینکه ناصر دچار اختلال پارانوئیدی بوده باشد محتمل است ولی اینکه نویسنده فیلم در صدد باشد که تنها يك بیماری روانی پارانوئیدی در يك شخص مثل ناصر را نشان دهد کاملاً نامحتمل است بلکه نویسنده فیلم به شکل مرموزی در صدد است که نشان دهد که اشکال از شخص نیست ، اشکال از شخصیت هاست ، اشکال از تمام مردانی است که عاشق هستند و مدعای عشق دارند ولی زن را در آتوریت و نفوذی که مرد دارد ، اسیر کرده اند . اشکال از قوانین و مقررات است که این قوانین هم بیمارگونه است . اما بنظر می رسد که فیلم خود نشان دهنده بیماری پارانوئیدی و هذیانی خاصه در قسمت هایی که خواهر شوهر را انسانی بی رحم توصیف کرده است بوده باشد ، فیلم می تواند اضطراب جنرالیزه و هراس اجتماعی زنی بیچاره باشد که در واقع دچار بحران هویت است و یا نسبت به هویت مردانه و زنانه کاملاً جاهل مانده است و جهل خود را خواسته است رسانه ای کند . حتی منعکس کننده تصویر زنی که صفات مردگونه دارد یعنی نمی خواهد آتوریت مردان را بپذیرد و در پزشکی مدرن ؛ این امکان خالی از قوت نیست یعنی زنی که دچار اختلالات هورمونی

است و عاشق رقابت با مردان است و نقش اجتماعی زنانه خویش را نمی پذیرد . بنابراین فیلم قرمز ، انعکاسی از يك نگاه ژورنالیستی و تك بعدی و جاهلانه به قوانین و مقررات حقوق مدنی است . يك حقوقدان بایستی نگاهی ژرف تر داشته باشد . حقوق با روانپزشکی و روانشناسی بالینی و فلسفه در ارتباطی تنگاتنگ است . مثلاً اینکه به زنان گفته شود که لباس های اندامی آنان در مردان باعث تهییج قوای شهوانی مردان می شود ، کاملاً از دید زنان مضحك بنظر می رسد زیرا در زنان اینگونه نیست و تلقی يك زن از مردان با این اوصاف این است که این مردان چشم چرانی می کنند و یا بیمار روانی هستند و حال آنکه این مردان کاملاً سالم هستند و بلکه آن زنان هستند که بدلیل جهل از تفاوت مردانه و زنانه در سیستم های پیچیده جنسی و عصبی ، از درك چنین حقایقی عاجز آمده اند و در قسمتی از فیلم نیز در دادگاه قسمتی از مناقشات هستی و شوهرش ناصر بر سر همین پوشش ظاهری است . این است که مشهور است که روانپزشکان بزرگ دنیا می گویند : برای فهم يك بیمار روانی ، باید کمی تا قسمتی روانی نیز بود . بنابراین برای فهم مردان ؛ نباید زنانه ماند و برای فهم زنان ، نباید مردانه بود . مطالعات روانشناسی بالینی و روانپزشکی نشان داده اند که واقعا در عقده های قاعده ای مغزی میان زنان با مردان اختلاف فاحش است تا آنجا که بخش مربوط به احساسات در تمامی عقده های مغزی زنان پخش شده است ولی در مردان در يك نقطه متمرکز است که نشان می دهد که مردان از هوش هیجانی کمتری نسبت به زنان برخوردارند و زنان از درك احساسی بیشتری از مردان برخوردارند . فی المثل زنان بهتر از مردان کودکان را درك می کنند و مردان بهتر از زنان اخبار را دنبال می کنند . زنان از درك کلیات و تجسم عاجزند و حال آنکه مردان قدرت تجسم و درك والایی دارند . مردان نیز به بسیاری از صفات زنان جاهلند و این به مراتب اسف بار تر است . بنابراین شاید از دید يك ژورنالیست و فیلم ساز اینکه يك زن نمی تواند قاضی باشد ، اجحاف آشکار باشد و حتی بیماری روانی عمومی مردانه در تحقیر زن قلمداد بشود ولی از دید يك دکترای روانشناسی بالینی ، از دید يك فوق تخصص اعصاب و روان ، این حكم يك نبوغ و بلکه يك معجزه باشد زیرا به خوبی از عقده های قاعده ای و راز درونی شگرف آن در زنان و مردان و تفاوت آن آگاه است و تقسیم وظایف را با توجه به توانایی ها اجحاف نمی داند . حال با این مقدمات به تحلیل فیلم می پردازیم : ناصر عاشق زنی است که بیوه بوده و يك دختر از همسر خویش دارد ولی حسود نیز هست و هستی نمی تواند عشق و حسد را با هم جمع کند یعنی اینها باهم تخالف دارند . سپس هستی نماینده

ای از قشر زنان می شود که سعی دارد ریشه ی این عشق و حسد بیمارگونه در مردان را در قوانین نیز جستجو کند . یعنی او می داند و بلکه آگاه است که این عشق حسادت گونه و مالکیت بار که ناصر به او ابراز می دارد بیماری است و باید درمان بشود . یعنی ناصر دست به اقداماتی می زند که واقعا بیمار گونه اند ، فی المثل : همسرش را زندانی می کند ، كتك می زند و . . . که هیچکدام طبیعی نیست ولی هنر چسباندن فیلم به وصله های ناچسب در اینجا ظاهر می شود که میان اعمال غیر طبیعی و بیمارگونه ناصر با قوانین حقوق مدنی اتصال برقرار می کند . داستان این است که در قانون مدنی به صراحت ماده ۱۱۷۱ : شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند . معمولا گواهی عدم امکان سازش نیز با توجه به قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ در صورت عدم توافق زوج یا زوجه در این خصوص صادر می شد و می شود اما هستی پس از اینکه در می یابد آتوریت شوهرش بر او بیمارگونه است با رجوع نخستین به دادگاه با حمایت قانون از حالات بیمارگونه شوهرش مواجه می شود یعنی قانون نیز آتوریت شوهرش بر او و قدرت منع او از داشتن حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد را به رسمیت می شناسد . هستی سعی می کند برای نخستین بار خود را با حکم دادگاه تطبیق دهد ولی بعد از چند ماه دوباره به همان دادگاه رجوع می کند و سعی دارد دادگاه را متقاعد سازد که شوهرش يك بیمار است و حمایت قانون از شوهرش را نیز بیمار گونه تلقی کند . سپس دادگاه قرار ارجاع امر به کارشناسی را صادر می کند و سپس هستی از فردای آن روز به حرفه خود باز می گردد تا وضعیت معلوم شود .

در حاق واقع ، این قسمت از فیلم يك انتقاد کوبنده به ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی دارد زیرا جریان فیلم به سوی و سمتی است که هر آن مردی که زن خویش را از حرفه مورد علاقه اش منع می کند ، بیمار است . جریان فیلم به گونه ای است که كتك زدن ها ، چاقو در دست داشتن ها ، فحاشی ها چنان نامعقول و غیر متعارف بنظر می رسد که هر انسان متعارفی تصدیق خواهد کرد که هستی بر حق است و ناصر بر باطل است و این يك هنر فیلم سازی است که احساسات را منفجر کن و زوال عقل را ببین . ولی يك حقوقدان با تجربه تصدیق خواهد کرد که این فیلم را تو گویی جریان فمینیسم فلسفی ساخته باشند و چاقو و چماق و خون و همه و همه می خواهند به هر قیمتی که شده امتیاز از

قانون مدنی بگیرند . چندانکه در قسمتی از فیلم که دست ناصر رو شده و به جرم قتل خواهرش تحت تعقیب است ، خبرنگارانی را می بینیم که هستی را دوره نموده اند و از او پیرامون حق طلاق برای زنان می پرسند و حال سوال این است که چه ارتباط علی و معلولی میان حوادث پیش گفته با پیش بینی حق طلاق برای زنان می تواند وجود داشته باشد . هنگامی که به لب مطلب می رسیم در می یابیم که هدف غایی از ساختن این فیلم چه بوده است ؟ در واقع نویسنده در صدد بوده اختلال روانی و ساری ناصر را به حق طلاق برای زنان به هر نحو ممکن بچسباند و چه وصله ناچسبی . اما این نتیجه کاملا مسخره و غیر منصفانه است زیرا اگر شوهر با در نظر گرفتن مصالح خانوادگی می تواند زن را از حق داشتن حرفه مورد علاقه به تایید دادگاه منع کند ، به دلیل مصلحت فرزندان نیز هست زیرا در روانشناسی بالینی مدرن مشهور است که مردان اگرچه در هوش هیجانی از زنان ضعیف ترند ولی از قدرت تجسم و تصمیم گیری کلی بالاتری برخوردارند ؛ گذشته از اعجاز قرآن برای پیش بینی صریح حق طلاق برای مرد و شناخت سیستم پیچیده عصبی مرکزی . امروزه اثبات شده بیشترین در خواست طلاق از سوی زنان مطرح می شود و این به علت نقاط احساسی پراکنده در مغز زنان است . اما آنچه که جالب است اینکه فیلمسازان ما تنها خلاقیت تولید سرگرمی ندارند ، آنها ترویج کننده عقاید و آنچه که خوب است و آنچه که بد است نیز می باشند . تلاش برای هم شکل کردن زن و مرد موجهی بود که سالهای پیش به سینمای ایران رسید و فمینیسم حقوقی و فمینیسم فلسفی را سیراب کرد ، البته بماند از اینکه چند میلیون از زنان و مردان جهان را با سلام و صلوات داخل در تیمارستان ها و همجنس سراها یا مکان های غیر اخلاقی کشید و از زن آنچه را خواست که در خلقتش نبود و از مرد چیزی را مطالبه کرد که در توانش نبود و همه چیز را به بی نظمی و تباهی کشانید ولی چه می توان گفت ، خرقة ی سحر آمیز مدرنیته و کلاهخود چاق و چله ای به نام تجدد را به تن داشت ، همان مدرنیته ای که ضد جنونها و آرامبخش های نسل جدیدش به مردان ، ژنیکوماستی می بخشد تا از نعمت پستان های زنانه ناخواسته برخوردار شوند . این هنر مدرنیته است .